



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۸/۰۱/۰۱

م. اسحاق نگارگر

## اول جنوری - یازدهم ماه جدی روز تأسیس حزب دموکراتیک خلق است

امروز اول جنوری مطابق یازدهم ماه جدی روز تأسیس حزب دموکراتیک خلق است.

امروز باز روز اول جنوری سال ۲۰۱۸ میلادی است. سالها چه زود میگذرد. مانند همین دیروز به یادم است که با چه ترس، هیجان و اضطراب این شعر را با چوبک های گوگرد بر روی کاغذ تشناب می نوشتم و چقدر خدا خدا میگویم که مسؤولان زندان این شعر را نزد من پیدا نکنند. امروز آن ترس، اضطراب و هیجان دیگر وجود ندارد ولی از خودداری و مقاومت خود در زندان لذت می برم. آن روز از من می خواستند که به جبهه "پدروطن" و اتحادیه نویسندگان بیوندم ولی من (نه) گفتم و بر روی آن (نه) ایستادم و اینک در برابر هیچ کس سر فروافکنده ندارم و در برابر خود نیز ندارم که اسارت فکری و به فرمان دیگران فکر کردن را پشت پا زده بودم و این حضرت مولانا بود که در گوشه زندان به گوشم می گفت:

گر تو افلاطون و لقمانی به علم ++ من به یک تعلیم نادانت کنم ++ آری او درس های افلاطون و لقمان را از لوح زندگی ام شسته بود تا دلم را سرشار از عشق و جنون بسازد.

به قول بیدل (چه دانش ها که بربادش ندادیم ++ جنون هم کار آسانی ندارد) این یادداشت اول جنوری سال ۲۰۱۵ را با شعری که در زندان سروده بودم این جا باز برای تان می گذارم. نگارگر اول جنوری ۲۰۱۸ برمنگهم

از من می پرسید که این مسأله به خودت چه ارتباطی دارد و من خدمت شما باید عرض کنم که در سال ۱۳۶۰ هـ یعنی درست سی و سه سال پیش در همین یازدهم جدی من در تک سلول زندان خود نشسته بودم و از بیرون سر و صدا و هورا های هواداران حزب که جشن تأسیس حزب و به گفته خود شان، جشن پیروزی حزب را بر فیودالیزم، امپریالیزم، شوونیزم عظمت طلبانه چین و ارتجاع منطقه برگزار کرده بودند. برای من تأسیس آن حزب مانند هر حزب دیگر یک حادثه بود که خوبی یا بدی آن تنها در اقدامات عملی هویدا می شد و من در کنج سلول تنهای خود به اشغال کشور و بمباران های اشغالگران شوروی فکر می کردم.

اشغال یک کشور برای من تعریف مشخص دارد، یعنی وقتی یک نیروی بیگانه می آید و اختیار کشور ترا به دست می گیرد و در هر جا که دلش خواست رحل اقامت می افگند و تو مجبور می شوی که برای هر اقدام به سوی چشم بیگانه نگاه کنی تا او بر آنچه که می کنی صحنه بگذارد. وقتی رهبران تو در میان خود گرفتار بالای اختلاف می شوند و نیروی بیگانه برای رفع اختلاف آنان می آید و پادرمیانی می کند تا اختلاف ها را ماستمالی کند و بالاخره

هنگامی که نیروی خارجی یک رهبر را می برد و دیگرش را وارد صحنه می کند. این را در فرهنگ سیاست اشغال می گویند و دوستان حزب دموکراتیک خلق که امروز دیگران را به انصاف و بی تعصبی دعوت می کنند اگر خود نیز همانند آقای مزدک حوادث آن روز ها را با دید یک ناظر بیطرف تماشا کنند می پذیرند که "پوزانوف" و بعد ها "کابلوف" از بس که در میان رهبران دست نشاندۀ خود برای مصالحه دوندگی کردند به اصطلاح کفش شان پوست سیر و عصای شان نوک سوزن شد. من بدبختانه دوندگی های "جان کری" را نیز با همین دید مشاهده می کنم.

به هر صورت قصه از جشن تأسیس حزب دموکراتیک خلق بود که غوغای آن جشن را، من در تک سلول یا کوتاه قلفی خود می شنیدم و چون در آن دوران قلم را مخوف تر از تفنگ می پنداشتند من با چوبک گوگرد بر روی کاغذ تشناب شعری زیر عنوان (سرودی برای مادر وطن) نوشتم. این شعر را یک بار من در هفتاد و پنج سالگی جناب سلیمان لایق که شخصاً از من خواسته بود برای نقد شعر هایش در آن مجلس اشتراک کنم خواندم و اینک برای دوستان خود تقدیم می کنم که متأسفانه ما مردم کم بغل و بیچاره چنانکه قبلاً گفته ام همان صدیق ها هستیم که همیشه زندگانی را در جنگ گاوان باخته ایم و یا آنان جنگیده اند و سر و دست ما در میان شکسته است. با همین تبصره نسبتاً کوتاه این شعر را که تاریخش یازدهم جدی ۱۳۶۰ هـ است در این جا برای تان می گذارم. یک نکته را باید تصریح بکنم که من مدتی نسبتاً دراز از شعر سرایی و حتی نگارش دست برداشته بودم و این شعر نخستین نگارش من بعد از آن سکوت و رکود اختیاری بود که در این جا بدان اشاره شده است. ۱۱ جدی ۱۳۹۳ - اول جنوری ۲۰۱۵ م

**\*\* \* \*\***

## سرودی برای مادر وطن

(آوازی در رame شنیده شد. آواز گریه و ماتم عظیم که راحیل برای فرزندان خود می گرید و تسلی نمی پذیرد زیرا که نیستند) انجیل متی باب دوم

همی گفتم که تا اندیشه ها زنجیری زور است      هنر اندر طلسم بدسگالان زنده در گور است  
سُخن چون بازوان روسپی بر گردن دینار      خُمستان ادب تا خالی از مستی و از شور است

**\*\*\* \*\*\* \*\*\***

شکسته شهپر خود تا که این شاهین گردون تاز      چو مرغ خانگی رفته زبالش نیروی پرواز  
به سان لعبتک بازیچه طفلان اجد خوان      همان بهتر که خون در دل گُند ذوق سخن پرداز

**\*\*\* \*\*\* \*\*\***

چه سود از گریه بیهوده ام بر نعل آزادی      دهن دوز است "قدرت" تا دهان خویش بگشادی  
مرا چون طبع سازش نیست با "قدرت" خدایا چون      قلم بر کف نهادی وین همه لطف سخن دادی؟

**\*\*\* \*\*\* \*\*\***

همی گفتم گلوی نغمه خود می فشارم تنگ      به خاکش می سپارم همچو بیمار جنون آهنگ  
درون سینه خود می گشتم ذوق نوا خوانی      نهان از غیر می جوشم به رنگ باده گلرنگ

\*\*\* \*\*

ولی امشب،

ولی امشب دل من سخت توفان جوش فریاد است      جنون یکه تازم بی خبر از کید صیاد است  
صدای خفته اندر سرمه ام ذوق فغان دارد      به کار خویشتن دیوانه من سخت استاد است

\*\*\* \*\*

به گوش امشب صدای ناله ام از رانه می آید      به خون گشته رقم سویم هزاران نامه می آید  
حنای خون به پای خویشتن مستانه می بندند      چها آخر ز مثنی مردم خود کامه می آید

\*\*\* \*\*

تنت در خون و آتش غرق شد ای بینوا مادر      چرا از سینه تو خون نمی جوشد چرا مادر؟  
مگر خشکید اشک تو که اندر ماتم فرزند      نباشد درد و رنج مادران را انتها مادر؟

\*\*\* \*\*

چه کس آخر تسلی می تواند داد مادر را      که "قدرت" رنگ میبخشد ز خون خلق افسر را  
گل امید صد بیچاره مادر میشود پَر پَر      نشان فتح می بخشند تا سالار لشکر را

\*\*\* \*\*

درون سینه تو آتش فریاد می سوزد      که در هر گوشه صدها شاخه شمشاد می سوزد  
به غیراز دست و پای گشتگان چیزی نمی بینی      چمن هیزم شد و در کوره بیداد می سوزد

\*\*\* \*\*

بهشت سبز تو بازیچه تاراج و غارت شد      تهی از جست و جوی علم و فرهنگ و مهارت شد  
بحرف مفت آزادی فریبت میدهند هیهات      دراین قاموس آزادی به معنای اسارت شد

\*\*\* \*\*

در این حمام خون تو سخن از داد می گویند      اسیر خسته در زنجیر را آزاد می گویند  
دل خونین صد ها مادر بیچاره را هر روز      به افسون طلسم خیره چشمی شاد می گویند

\*\*\* \*\*

نه دستی تا که پاک از رخ کند اشک خراسان را(۱)      نه مردی تا که رسوا سازد این نیرنگ دوران را  
به خون آلوده منقار نوا سنجان این گلشن      نه یاری تا که راند زاغ مست خانه ویران را

\*\*\* \*\*

نبات غُر و قبچاق است دامنگیر این گلشن(۲)      به خاک اما نخواهد خورد هرگز تیر این گلشن  
اگر چه مست و مغرورند رندان قدح پیما      فرو می پاشد آخر حلقه زنجیر این گلشن

\*\*\* \*\*

همی آرد پیام صبح روشن را صبا روزی      که در پایان شب خندد طلوع جامه زردوزی  
سبوی ماست مالامال زهر بیکسی اما      بسوزد خانه صیاد هم زاهی جگر سوزی

کوتاه قلفی صدارت ۱۱ جدی مصادف به روز تأسیس حزب خلق



---

(۱) اشک خراسان " اشاره است به قصیده استاد انوری ابیوردی زیر همین عنوان  
(۲) اشاره است بدین شعر حکیم ناصر خسرو قبادیانی : نبات پُر بلا غُر است و قبچاق ++ که رستستند بر اطراف جیحون